طباطبایی و المیزان (پرسش­ها و پاسخ­ها)

این مقاله را تقدیم می­کنم به عالمی که چون به زیارت مشاهد مشرفه می­رفت، مؤدبانه در گوشه­ای می­ایستاد، اشک می­ریخت و زیارت جامعة کبیره را از حفظ می­خواند.[1]

تقدیم به علامة طباطبایی

منصور پهلوان\*[2]

چكيده: طباطبايي براى قرآن كريم معناى تنزيلى و تأويلى قائل است و در تفسير الميزان مى­كوشد با استمداد از سياق و آيات ديگر، معناى تنزيلى را بيان كند. همچنين او ذكر مصاديق را تفسير نمى­داند و غالباً از ذكر مصاديق امتناع ورزيده است. صاحب تفسير الميزان معتقد است با ارجاع متشابهات به محكمات معانى مراد متشابهات كشف مى­شود و مقصود از تفسير قرآن به قرآن نيز همين امر است. او مى­گويد: گرچه قرآن مشتمل بر مجملات است، ولى اين امر باعث نمى­شود كه ما قرآن را كتابى نامفهوم و گنگ بدانيم. قرآن كتابى روشن و گوياست و روشن كنندة هر چيز ديگرى نيز هست. طباطبايي گرچه در گفتار، بسندگى قرآن به قرآن در تفسير را مطرح مى­كند، اما در عمل معتقد به نيازمندى تفسير به سنت است و در مواردى پر شمار به اين نيازمندى اعتراف كرده است.

كليدواژه­ها: تفسير؛ تأويل؛ مصداق؛ خصوص؛ متشابه؛ حجيت؛ الجَرْیْ.

الميزان فى تفسير القرآن بالقرآن از مهمترين تفاسيرى است كه در دورة معاصر توسط عالم ربانى و دانشمند والا مقام علامه سيد محمدحسين طباطبايي - قدس سره - به نگارش در آمده است و در سطحى وسيع مورد استفادة مسلمانان و قرآن پژوهان واقع شده و تأثير چشمگيرى بر تفاسير پس از خود داشته است. سئوالات عديده­اى هم در باب اين تفسير از سوى منتقدان مطرح شده است و بعضى از آنها را هم خود نگارنده از مؤلف بزرگوار آن پرسش كرده و از ايشان پاسخ شنيده است.[3] در زير به ارزيابى و نقد اين تفسير در قالب چند پرسش و پاسخ مبادرت شده است:

سئوال: تعريف علامة طباطبايي از تفسير چيست و ويژگيهاى تفسير او چيست؟

پاسخ: در ابتداى تفسير الميزان تفسير چنين تعريف شده است: هو بيان معانى الايات القرآنية و الكشف عن مقاصدها و مداليلها. يعنى تفسير عبارت است از بيان معانى آيات قرآن و پرده­بردارى از مقصودها و مدلول­هاى آن. از اين تعريف معلوم مى­شود كه بيان معانى تنزيلى و ايضاح دلالت لفظى آيات مورد نظر مفسر است و نه بيان معنى تأويلى و باطنى آيات.

اما پيش فرضها و اصولى كه اين تفسير بر آنها استوار است، عبارت است از:

گنگ و مرموز نبودن قرآن كريم، تفاوت تفسير با تأويل، تفاوت تفسير با ذكر مصاديق، حجيت ظواهر قرآن، لزوم تدبر و تعقل در قرآن، حجيت روايات متواتره در تفسير، قابل تفسير بودن قرآن با قرآن، نسبى بودن متشابهات و نيازمندى تفسير به روايات در موضوعاتى از قبيل فروعات و احكام، سرگذشت انبياء و امتها، احوال معاد و جزئيات آن.

سئوال: آيا "الميزان" اولين تفسيرى است كه قرآن را با قرآن تفسير كرده است؟

پاسخ: نه، مى­گويند سابقة اين نحوه از تفسير به دوران پيامبر اكرم باز مى­گردد و خود پيامبر در مواردى چند آيات قرآن را با استفاده از آيات ديگر تفسير فرموده­اند، بعد از آن هم ائمة اطهار: از اين روش استفاده كرده­اند.

در ميان صحابه و تابعين نيز اين روش معمول بوده و بعضاً در تفسير آيات از آيات ديگر سود مى­برده­اند. در ميان اهل تسنن، ابن تيميه مى­گويد: اصح طرق التفسير أن تفسر القرآن بالقرآن (مقدمة فى اصول التفسير ٩٣) ابن كثير در تفسيرش مدعى است كه قرآن را با قرآن تفسير كرده است و در موارى كه امكان نداشته از سنت بهره گرفته است. (عمدة التفسير ٤١/١) و سيوطى نيز اين معنا را تأييد مى­كند. (الاتقان ١٧٧/٢)

در ميان شيعه، علامة طباطبايي در اين باره مى­گويد: بهترين طريق تفسير استمداد از تدبر و استنطاق معناى آيه از مجموع آيات مربوطه و استفاده از روايت در مورد امكان است (قرآن در اسلام/٨١) و آيت­الله خويي نيز كه مقارن با نگارش تفسير الميزان اقدام به تأليف تفسير البيان كرده است، مى­نويسد: احسن التفسير تفسير القرآن بالقرآن حيث يمكن فهم معنى الآية من خلال آيات أخرى. (صراط النجاة مع حواشى التبريزى ٤٦٩/١)

سئوال: آيا تمامى تفاسير قرآن با قرآن مطابق يكديگر است و آيات را به گونة واحد تفسير كرده­اند؟

پاسخ: نه، مسلماً تفسير ابن تيميه و ابن كثير و سيوطى با تفسير علامة طباطبايي و ساير اماميه متفاوت و گاهى در نقطة مقابل است و براى آنكه مطلب روشن­تر شود مثالى ذكر مى­كنيم:

اماميه و طباطبايي در تفسير آية "الى ربها ناظرة" با استفاده از آية "لاتدركه الابصار" مى­گويند: چون ديدگان ما خدا را ادراك نمى­كند، پس آية اول به اين معنى است كه روى­ها به جانب "رحمت" پروردگار است.

اما اشاعره و سيوطى در تفسير خود مى­گويند: آية الى ربها ناظره دلالت بر آن دارد كه در قيامت خدا رؤيت مى­شود و آية لا تدركه الابصار را چنين تفسير مى­كنند كه ديدگان بر او احاطه ندارد.

يعنى نقش مفسر در تفسير قرآن به قرآن بسيار زياد است، به گونه­اى كه گاه دو تفسير قرآن به قرآن ممكن است متفاوت و يا در مقابل هم باشند.

سئوال: پس ويژگى تفسير الميزان چيست و چه تفاوتى با تفسير ابن كثير دارد؟

پاسخ: علامة طباطبايي معتقد است كه روش تفسيرى ايشان مطابق روش تفسيرى پيامبر اكرم و ائمة اطهاراست و محتواى الميزان هم با معارف حقيقى و قطعى كه از ناحية آن ذوات مقدسه به دست ما رسيده است مطابقت دارد و به اين مطلب هم در مقدمة تفسير و هم به طور شفاهي مكرر تصريح فرموده­اند.

در مقدمة تفسير پس از ياد كرد از عترت و اهل بيت پيامبراكرم: مرقوم كرده­اند:

و صدقهم الله تعالى فى علمهم بالقرآن حيث قال - عز من قائل: انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيرا. و قال: إنه لقرآن كريم فى كتاب مكنون لا يمسه الاالمطهرون. قد كانت طريقتهم فى التعليم و التفسير هذه الطريقة بعينها على ما وصل إلينا من اخبارهم فى التفسير.

و در پاسخ به سئوال فوق مى­فرمودند: "ما قبل از آنكه به اين تفسير آغاز كنيم يك دوره احاديث آن ذوات مقدسه را از مد نظر گذرانيده و از روش تفسير قرآن به قرآن آنان بهره­مند شده و همان­ها را در اين تفسير آورده­ايم."

براى نشان دادن نحوة بهره­مندى از روايات در اين تفسير به ذكر مثالى اكتفا مى­شود:

در بحث "حرمت خمر" ايشان مى­گويد خمر در شريعت اسلام از ابتدا و از همان دوران مكه حرام بوده است و در اثبات آن مى­گويد:

اگر آیة "قل إنما حرم ربى الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و الإثم" را كه در مكه نازل شده، به آية "قل فيهما إثم كبير" كه در مدينه نازل شده، ضميمه كنيم، نتيجه مى­شود كه حرمت خمر به صراحت در مكه نازل شده است و عذرى را براى متعذر باقى نگذاشته است. (الميزان ١٢٤/٦)

اما اين تفسير قرآن به قرآن عيناً از حديث امام رضا7 اتخاذ شده است و آن حديث را صاحب تفسير در بحث روايي از كتاب كافى و از على بن يقطين چنين نقل مى­كند:

هل هى محرمة فى كتاب الله عز وجل؟ فان الناس انما يعرفون النهى عنها و لا يعرفون تحريمها.. فقال ابو الحسن عليه السلام: بل هى محرمة. فقال فى اى موضع هى محرمة فى كتاب الله عز و جل يا ابا الحسن؟ فقال قول الله تعالى: انما حرم ربى الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و الاثم و البغى بغير الحق الى ان قال: فاما الاثم فانها الخمر بعينها و قد قال الله تعالى فى موضع اخر: يسالونك عن الخمر و الميسر قل فيهما اثم كبير و منافع للناس و اثمهما اكبر من نفعهما، فاما الاثم فى كتاب الله فهى الخمر و الميسر. (الميزان ٢٠٧/٢)

ملاحظه مى­شود كه اين تفسير قرآن به قرآن امام رضا7، عينا در متن تفسير الميزان آمده است، ضمناً طباطبايي تفاوت آيات نهى از شراب را در قرآن كريم مى­پذيرد، اما اين تفاوت و تدريج را در مراتب تأكيد نهى از آن مى­داند كه در آيات: لاتقربوا الصلاة و انتم سكارى (سورة نساء/٤٣) و فيهما اثم كبير و منافع للناس (سورة بقره/٢١٩) و رجس من عمل الشيطان (سورة مائده/٩٠) از شرب آن نهى شده است و نه در اصل تشريع و تحريم آن.

با وجود آنكه بسيارى از مفسران مى­گويند آيات اولية شراب نسخ گرديده، يا مى­گويند خمر در ابتدا حلال بوده و بعد مكروه و سپس حرام شده است، يا مى­گويند در اين آيات ابهام و كنايه وجود دارد و نيازمند بيان و تصريح است، اما طباطبايي در پرتو ارشاد معلمان حقيقى قرآن و روايات مى­گويد خمر از ابتدا حرام بوده است و روايات آن را در دنبالة بحث نقل مى­كند. رواياتى همچون:

ما بعث الله نبيا الا بتحريم الخمر إن اول ما نهانى ربى عنه عبادة الأوثان و شرب الخمر ما بعث الله نبيا قط إلا و فى علم الله أنه اذا أكمل دينه كان فيه تحريم الخمر و لم يزل الخمر حراما. (الميزان ١٤٤/٦)

يعنى علامة طباطبايي از معارف و تفسير قرآن به قرآن ائمة اطهار بهره گرفته و آنها را در تفسير خود آورده است.

سئوال: ويژگى­هاى تفسير الميزان چيست و علامة طباطبايي در اين تفسير بر چه اصولى پافشارى دارد؟

پاسخ: مهمترين اصولى كه علامة طباطبايي بر آن تأكيد دارد امور زير است:

١- قرآن كتابى گنگ و نامفهوم و مرموز و ناقص نيست و مرادات خود را با كلامى متين و استوار و در نهايت فصاحت بيان كرده است، او در اثبات اين مدعا به آياتى از قبيل "و نزلنا عليك الكتاب تبيانا لكل شىء" (النحل /٨٩) استناد كرده است. او مى­گويد قرآنى كه تبيانا لكل شىء است و هر چيزى را روشن مى­كند، چگونه ممكن است براى خودش تبيان نباشد و براى فهم مرادات آن نيازمند اقوال ديگران باشيم؟

او گرچه معتقد است قرآن مشتمل بر مجملاتى است كه تفصيل و تبيين آنها در سنت آمده است، اما اين مجملات را گنگ نمى­داند، مانند قوانين اساسى كشورها كه گنگ نيستند ولى تفصيل مواد آنها در كتابهاى ديگر آمده است.

٢- قرآن كريم كتابى است كه ما را به تفكر و تعقل در آياتش فرا خوانده است و ما بايد در آيات آن انديشه كنيم و با تدبر در آن به حقايق بلند نهفته در آن دست يابيم، او در اثبات اين مدعا به آياتى همچون "كتاب أنزلناه إليك مبارك ليدبروا آياته و ليتذكر أولواالالباب" (سورة ص/٢٩) استناد كرده و كسانى را كه تعقل و تدبر در قرآن را روا نمى­دارند با استشهاد به آية "أفلا يتدبرون القرآن أم على قلوب أقفالها" (محمد/٢٤) مستحق سرزنش مى­داند.

٣- علامة طباطبايي مانند ساير اصوليان به معانى مدلول الفاظ و حجيت ظواهر قرآن معتقد است و بر آن تأكيد مى­كند، او به مانند برخى از اخباريان نيست كه عمل به قرآن را تنها زمانى جايز بداند كه روايتى آن را تأييد كرده باشد.[4]

شيخ الفقهاء شيخ مرتضى انصارى - قدس سره- پس از نقل رواياتى كه مستند اخباريان در عدم حجيت ظواهر است، مى­گويد:

انها لا تدل عن المنع من العمل بالظواهر الواضحة المعنى بعد الفحص عن نسخها و تخصيصها و ارادة خلاف ظاهرها فى الاخبار. (فرائد الاصول / ٣٥)

يعنى: اين اخبار مانع عمل كردن به ظواهرى كه معناى روشنى دارد، نيست، البته پس از فحص در روايات و اطلاع از اين مطلب كه آن ظواهر نسخ نشده­اند، تخصيص نخورده­اند و ارادة خلاف ظاهر از آنها نشده است.

شيخ انصارى - قدس سره - در دنباله مى­گويد: اگر ظواهر با شرط فوق نيز حجيت نداشته باشد، احاديث ائمة اهل البيت نيز حجيت نخواهند داشت، زيرا در روايات نيز به مانند قرآن، ناسخ و منسوخ و عام و خاص و محكم و متشابه وجود دارد. (همان /٣٦)

اصوليان براى أئمة اطهار: در تفسير قرآن مقام و منزلت ويژه­اى قائلند و مى­گويند: فهم المخصوصون بعلم القرآن على واقعه و حقيقته و ليس لغيرهم فى ذلك نصيب. (البيان/٢٦٨) اما در عين حال براى ظواهر قرآن نيز اعتبار قائلاند و مى­گويند: إن القرآن و إن اشتمل على علم ما كان و ما يكون و كانت معرفة هذا من القرآن مختصة بأهل بيت النبوة من دون ريب، ولكن ذلك لا ينافى أن للقرآن ظواهر يفهمها العارف باللغة العربية و اساليبها، و يتعبد بما يظهر له بعد الفحص عن القرائن. (همان/٢٧٠)

منظور از فحص از قرائن در نظر ايشان آن است كه اگر فقيهى مى­خواهد مثلاً به عموم آيه­اى فتوا دهد، قبل از آن بايستى در سنت و يا احاديث ائمة اطهار: فحص و جستجوى اجمالى انجام دهد و ببيند آن عموم تخصيص خورده است يا نه؟

سئوال: آيا علامة طباطبايي پيش از نگارش تفسير اين فحص را انجام داده است؟

پاسخ: علامة طباطبايي قبل از نگارش تفسير الميزان به تحرير تفسير روايي "البيان"[5] اشتغال داشته­اند و مسلماً روايات تفسيرى ائمة اطهار: را ملاحظه فرموده و در همين تفسير الميزان نيز بحثهاى روايي گسترده­اى را مطرح فرموده­اند. در بيانات شفاهى خود هم بر موضوع ملاحظة روايات قبل از نگارش تفسير تأكيد مى­كردند.

البته اگر در اين باب قصورى صورت پذيرفته باشد، ما نيز بدان معترفيم و آن را نقص تفسير مى­دانيم.

سئوال: در تفسير الميزان عقل و نظريه­هاى عقلى و فلسفى از چه جايگاهى برخوردارند و تا چه ميزان به آنها اعتماد شده است؟

پاسخ: در بارة نظريه­هاى فلسفى و تطبيق آنها با آيات قرآن كريم، علامة طباطبايي معتقد است اين امرى نارواست، زيرا در اين كار آراء فلاسفه بر قرآن تحميل مى­شود، در حالى كه ما بايد ببينيم مدعاى خود قرآن چيست و قرآن در اثبات مدعاى خود چه مى­گويد. همو در مقدمة تفسير مى­نويسد:

اما الفلاسفه فقد عرض لهم ما عرض للمتكلمين من المفسرين... و قد تأولوا الآيات الواردة فى حقائق ماوراء الطبيعة و آيات الخلقة و حدوث السماوات و الأرض و آيات البرزخ و آيات المعاد، حتى انهم ارتكبوا التأويل فى الآيات التى لا تلائم الفرضيات و الأصول الموضوعة.

اما در بارة حجيت عقل و تدبر در قرآن معتقد است كه قرآن با استفهام توبيخى كسانى را كه در آن تدبر و تعقل نمى­كنند، سرزنش فرموده است و از جمله فرموده است: أفلا يتدبرون القرآن...

و در مقدمة تفسير مى­نويسد: إن الله سبحانه لم يبطل حجية العقل فى كتابه و كيف يعقل ذلك و حجيته إنما ثبت به و لم يجعل حجية فى اقوال اصحابة و التابعين و أنظارهم.

سئوال: آيا علامة طباطبايي، حجيت روايات تفسيرى را مى­پذيرد و در تفسير از آنها استفاده مى­كند؟

پاسخ: آرى، علامة طباطبايي براى روايات تفسيرى حجيت قائل است و در تفسير از آن روايات بهره­مند برده است و به اين مطلب در ذيل آية ٤٤ سورة نحل: و انزلنا اليك الذكر لتبين للناس ما نزل اليهم، تصريح كرده است. وى مى­نويسد:

و فى الاية دلالة على حجية قول النبى6 فى بيان الآيات القرآنية و اما ما ذكره بعضهم آن ذلك فى غير النص و الظاهر من المتشابهات او فيما يرجع الى اسرار كلام الله و ما فيه من التأويل فمما لا ينبغى أن يصغى اليه.

و در دنباله در حجيت بيان اهل بيت: و صحابه مى­نويسد:

هذا فى نفس بيانه6 و يلحق به بيان اهل بيته لحديث الثقلين المتواتر و غيره، و اما سائر الامة من الصحابة او التابعين او العلماء فلا حجية لبيانهم لعدم شمول الآية و عدم نص معتمد عليه يعطى حجية بيانهم على الاطلاق.

البته صاحب الميزان هر روايتى را در تفسير قرآن حجت نمى­داند و روايات متواتر و محفوف به قرائن را در اين باب معتبر مى­خواند و مى­گويد:

هذا كله فى نفس بيانهم المتلقى بالمشافهة، و اما الخبر الحاكى له فما كان منه بيانا متواترا او محفوفا بقرينة قطعية و ما يلحق به فهو حجة لكونه بيانهم، و اما ما كان مخالفا للكتاب او غير مخالف لكنه ليس بمتواتر و لا محفوفا بالقرينة فلا حجية فيه لعدم كونه بيانا فى الاول و عدم احراز البيانية فى الثانى.

معناى اين سخنان آن است كه اگر روايت متواترى از معصومين: دلالت كند كه عموم و اطلاق و ظاهر و يا حتى نص آيه­اى مراد نيست، بايد به آن روايت متواتر عمل كرد و از نص و ظاهر و عموم و اطلاق آيه صرف نظر نمود.

ايشان معتقد به حجيت خبر غير متواتر در تفسير نيست و در اين باره مى­نويسد:

آنچه اكنون در علم اصول تقريبا مسلم است اين است كه خبر واحد موثوق الصدور در احكام شرعيه حجت است و در غير آنها - مثل تفسير- اعتبار ندارد. (قرآن در اسلام ٩٤)

سئوال: مى­دانيم كه در تفاسير روايي به مصاديق آيات توجه تامى شده است، اما در تفسير الميزان كمتر از مصاديق ياد مى­شود، دليل اين امر چيست؟

پاسخ: البته در تفسير الميزان كمتر ذكر مصاديق آيات شده است و دليل آن هم اين است كه ايشان ذكر مصاديق را تفسير نمى­دانند. مثلا در ذيل تفسير سورة حمد مى­نويسد:

عن ابن عباس فى قوله تعالى: اهدنا الصراط المستقيم، قال: قولوا معاشر العباد، أرشدنا إلى حب محمد6 و أهل بيته:. و بعد در دنباله مى­گويد: اين روايات از قبيل جرى و ذكر مصداق است.

در بارة جرى و تطبيق مى­گويند: مثلا در آية يا ايتها النفس المطمئنة البته يكى از مصاديق آن پيامبر اكرم است، يكى هم امير المؤمنين است، و بسيارى ديگر از اولياء و صلحاء نيز ممكن است مصداق نفس مطمئنه باشند، اين را مى­گويند جارى بودن آيات در بستر زمان. اما آيا ذكر همة اين مصاديق در تفسير لازم است؟ علامة طباطبايي معتقد است كه ذكر مصداق صالحان و طالحان جزو تفسير نيست و در هر عصرى مى­توان آيات را به مصاديق آن تطبيق داد و مى­نويسد:

و الروايات فى تطبيق الآيات القرآنية عليهم - عليهم السلام - أو على أعدائهم- أعنى روايات الجرى- كثيرة فى الأبواب المختلفة و ربما تبلغ المئين و نحن بعد هذاالتنبيه العام نترك ايراد أكثرها فى الأبحاث الروائية لخروجها عن الغرض فى الكتاب، إلا ما تعلق بها غرض فى البحث فليتذكر. (الميزان ٤٠/١)

سئوال: غير از ذكر مصاديق بعضى آيات است كه در خصوص ائمة اطهار: نازل شده است، آيا ذكر آنها نيز لازم نيست؟

پاسخ: در بارة عامى كه مراد از آن خصوص است، عمل تفاسير مختلف است، برخى مراد را ذكر كرده­اند و برخى هم اشاره­اى به آن نداشته­اند.

مثلاً در بارة آية "الذين قال لهم الناس" (آل عمران /١٧٣)، مى­دانيم كه ناس اسم جنس است و چون الف و لام بر سر آن آمده است، افادة عموم مى­كند، اما مراد از اين عام، خصوص است و او شخصى به نام "نعيم بن مسعود اشجعى" بوده است. تفسير "البرهان" تأليف سيدهاشم بحرانى - كه معمولا مراد از عمومات را ذكر مى­كند- در اين مورد از خصوص ياد نمى­كند، ولى در بعضى تفاسير ديگر كه به اسباب النزول توجه مى­كنند، ذكر داستان آمده است. منظورم اين است كه ذكر مراد در همة تفاسير لازم نيست، مثلا چه كسى انتظار دارد كه نام نعيم بن مسعود در كشاف آمده باشد، تفسير كشاف محسنات بيانى و بديعى قرآن كريم را ذكر مى­كند و كسى انتظار نقل اسباب النزول از آن را ندارد.

علامة طباطبايي قدس سره با وجود آنكه قصدشان اين بوده كه آنچه را كه از خود قرآن در تفسير قرآن مستفاد مى­شود ذكر كنند - و اين هم در جاى خود ارزشمند است- اما در مواردى با استفاده از روايات اسباب النزول به ذكر خصوص مراد از عموم مذكور در آيه پرداخته­اند و به طور مستوفا از آن بحث كرده­اند. در زير نمونه­اى از آن را ملاحظه فرماييد:

در آية شريفة "انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت" با وجود آنكه "اهل البيت" عام است ولى مى­فرمايد آيه در خصوص خمسة طيبه است. با عباراتى از قبيل:

و ليس المراد باهل البيت نساء النبى...

او الخطاب لهن و لغيرهن.....

او اهل البيت الحرام و هم المتقون.....

او اهل مسجد رسول الله.......

او اهل بيت النبى و هم الذين يصدق عليهم عرفا اهل بيته من ازواجه و اقربائه و هم آل عباس و آل عقيل و آل جعفر و آل على....

و بعد مى­فرمايد:

و بهذا الذى تقدم يتأيد ما ورد فى اسباب النزول آن الآيه نزلت فى النبى6 و على و فاطمه و الحسنين8 خاصة لا يشاركهم فيها غيرهم.

بعد از آن هم اين اختصاص را چنين تأكيد مى­كند:

فإن قيل: إن الروايات انما تدل على شمول الآية لعلى و فاطمة و الحسنين8 و لا ينافى ذلك شمولها لازواج النبى6 كما يفيده وقوع الآية فى خطاب سياق خطابهن.

قلنا: إن كثيرا من هذه الروايات و خاصة ما رويت عن ام سلمة - و فى بيتها نزلت الآية - تصرح باختصاصها بهم و عدم شمولها لازواج النبى و سيجىء الروايات و فيها الصحاح.

پس بطور خلاصه ذكر خصوص از عموم مذكور در آيه مى­تواند تفسير باشد، اما معناى اين سخن آن نيست كه اگر تفسيرى آن را ذكر نكرد "ذنب لا يغفر" انجام داده و اگر كسى آن خصوص را ذكر كرد قرآن را به درستى تفسير كرده است.

سئوال: تفاوت تفسير با تأويل چيست و چرا الميزان فاقد معانى تأويلى آيات است؟

پاسخ: قرآن كريم ظاهرى دارد و باطنى، تنزيلى دارد و تأويلى. مثلاً در آية شريفة إن عدة الشهور عند الله اثنى عشر شهرا فى كتاب الله. معناى ظاهر آن اين است كه ماه­هاى سال دوازده ماه است، اما در معناى تأويلى به دوازده "امام" تأويل شده است و مى­گويند معناى تأويلى "شهر" امام است. تفسير الميزان معناى تنزيلى را بيان مى­كند و تفسير البرهان معناى تأويلى را. علامة طباطبايي منكر معناى باطنى يا تأويل نيست و مى­گويد اهل بيت: براى هر دو اعتبار قائل بودند. در مقدمة الميزان آمده است:

قد وردت روايات عن النبى6 و ائمة اهل البيت: كقولهم: إن للقرآن ظهرا و بطنا و لبطنه بطنا إلى سبعة أبطن أو إلى سبين بطنا الحديث. لكنهم: إعتبروا الظهر كما إعتبروا ألبطن، واعتنوا بأمر التنزيل كما اعتنوا بشأن التأويل.

سئوال: نظر علامة طباطبايي در بارة متشابهات از آيات قرآن چيست و آيا آنها را نيز بدون استمداد از روايات مى­توان تفسير كرد؟

پاسخ: بطور كلى ايشان معتقد است قرآن كتابى گنگ، مبهم، مرموز و ناقص نيست و با ارجاع متشابهات آيات به محكمات آن، مى­توان از همة آيات بهره­مند شد و معانى و مقاصد آنها را دريافت و در اثبات اين مطلب دلايلى چند را مطرح مى­كنند:

اولاً: خود قرآن كريم محكمات را "ام الكتاب" ناميده است، يعنى همانگونه كه مادر، محل رجوع اطفال و اولاد است، محكمات نيز اصل و اساس كتاب است و با ارجاع متشابهات به آنها مى­توان به معنى و مقصود متشابهات پى برد. چنان كه در احاديث هم آمده است: من رد متشابه القرآن الى محكمه هدى إلى صراط مستقيم.

مثلاً با ارجاع آية الرحمان على العرش استوى به آيات ليس كمثله شىء و ساير آيات توحيدى به معناى مقصود پى مى­بريم و متوجه مى­شويم كه مقصود از استوا، نشستن روى تخت و كرسى نيست، بلكه مقصود از آن "استيلا" است.

تفسير قرآن به قرآن نيز همين كار را انجام مى­دهد، يعنى كشف معناى متشابهات از محكمات.

ثانياً: مفهوم محكم و متشابه نسبى است، ممكن است آيه­اى براى فردى متشابه باشد، اما همان آيه براى عالمان و دانشمندان متشابه نباشد، چنان كه در احاديث هم آمده است: المتشابه ما اشتبه على جاهله. يعنى مرز معينى بين آيات محكم و متشابه وجود ندارد و هر مسلمانى وظيفه دارد در آيات قرآن تدبر كند و با ارجاع آيات به يكديگر - كه همان روش تفسير قرآن به قرآن است- دريابد كه در آيات قرآن تناقضى وجود ندارد و از معارف و حقايق اين كتاب آسمانى بهره­مند شود.

سئوال: روش تفسير ائمة اطهار: در تفسير چه بوده است و آنان قرآن را چگونه تفسير فرموده­اند.

پاسخ: از اهل بيت: روايت شده كه فرموده­اند: اذا حدثتكم بشیء فاسألونى عنه من كتاب الله. يعنى ائمه: در تفسير قرآن نيز به قرآن استدلال مى­كردند و نه به احاديث پيامبر و ساير امامان و اگر كسى به روش آنان آگاه باشد و از تفسير آنان بهره­مند شده باشد، مى­تواند به مانند آنان قرآن را تفسير كند. علامة طباطبايي مكرر مى­فرمودند "ما نيز قبل از آنكه به اين تفسير آغاز كنيم يك دوره روايات آن ذوات مقدسه را از مد نظر گذرانيده و از تفسير آنان بهره­مند شده و همان­ها را در اين تفسير آورده­ايم."

سئوال: مگر "راسخان در علم" كسانى نيستند كه به محكم و متشابه آيات قرآن واقفاند و مگر آيه در خصوص اهل بيت نيست و مگر على7 نفرموده­اند: اين الذين زعموا انهم الراسخون فى العلم دوننا؟

پاسخ: اولاً معناى راسخان در علم "دانشمندان عميق" است و اين واژه در قرآن كريم در معنى دانشمندان يهود و نصارى هم استعمال شده است، چنانكه در سورة نساء آية ١٦٢ آمده است: لكن الراسخون فى العلم منهم. صاحب تفسير الميزان ظاهر تنزيل را باور دارد، همچنان كه به باطن و تأويل و مصاديق اتم آن هم مقر و معترف است.

ثانياً: اگر راسخان در علم در آية ٧ سورة آل عمران عطف به الله باشد مسلماً على7 مصداق اتم اين دانشمندان است.

ثالثاً: از فرمايش على7 در خطبة اشباح چنين مستفاد مى­شود كه راسخان در علم دانشمندانى هستند كه تفسير غيب را نمى­دانند و آن "واو" هم واو استيناف است. ايشان در آن خطبه مى­فرمايند:

و اعلم أن الراسخين فى العلم هم الذين أغناهم عن اقتحام السدد المضروبة دون الغيوب، الاقرار بجملة ما جهلوا تفسيره من الغيب المحجوب، فمدح الله تعالى إعترافهم بالعجز عن تناول ما لم يحيطوا به علما و سمى تركهم التعمق فيما لم يكلفهم البحث عن كنهه رسوخا.

يعنى: و بدان راسخان در علم كسانى هستند كه خدا آنان را با اقرار به آنچه از آنها پوشيده است و تفسير آن را نمى­دانند، از فرو رفتن در اسرار نهانى بى­نياز ساخته است و خدا آنان را از اين جهت كه در برابر آنچه از تفسير آن بى­خبرند و به عجز و نادانى خويش اعتراف دارند، ستوده است و ترك بحث و تعمق در آنچه خدا بر عهدة آنان نگذاشته است را "رسوخ در علم" ناميده است.

اين حديث در تفسير عياشى نيز نقل گرديده است (ج١ ص١٦٣) و طباطبايي آن را نقل فرموده و در دنباله مى­نويسد: إنه7 أخذ الواو فى قوله تعالى و الراسخون فى العلم للاستيناف دون العطف كما استظهرناه من الآية.

يعنى تفسير ايشان از آيه، مطابق بيان امير مؤمنان7 در خطبة اشباح است و اشكالى بر آن وارد نيست.

سئوال: علامة طباطبايي چه بخشهايي از قرآن را بدون استمداد از سنت و روايات قابل تفسير نمى­داند؟

پاسخ: همچنان كه پيشتر هم گفتيم علامة طباطبايي به عنوان يك عالم اصولى، تفسير قرآن را پيش از فحص از قرائن و ملاحظة روايات مربوطه جايز نمى­داند، علاوه بر آن، ايشان بخش­هاى چندى از قرآن كريم را - به خصوص - نام مى­برد كه بدون استمداد از روايات قابل تفسير و توضيح نيست، از جمله:

- احكام و عبادات، قصص و تاريخ انبيا، احوال قيامت و معاد كه بيشتر آيات قرآن به اين مباحث اختصاص دارد. علامة طباطبايي در ذيل تفسير آية ٧ از سورة آل عمران مى­نويسد: نعم تفاصيل الاحكام مما لا سبيل الى تلقيه من غير بيان النبى6 كما أرجعها القرآن اليه فى قوله تعالى: و ما اتاكم الرسول فخذوه و مانهاكم عنه فانتهوا (الحشر/٧) و ما فى معناه من الآيات، و كذا تفاصيل القصص و المعاد مثلا.

نكتة قابل توجه اين است كه صاحب الميزان عناوين فوق را به عنوان نمونه ذكر فرموده است و همين موارد بخش اعظمى از آيات قرآن را فرا مى­گيرد كه براى تبيين آن بايد به عترت و سنت رجوع كرد.

- آيات حروف مقطعه از موارد ديگرى است كه نمى­توان در تفسير قرآن به قرآن معناى محصلى براى آن يافت.

او در ابتداى تفسير سورة شورى اقوال متعدد تفسيرى در معناى اين حروف را ذكر مى­كند و سپس مى­نويسد: و الحق أن شيئا من هذه الاقوال لا تطمئن اليه النفس. و در پايان، پس از بحث و نقد اقوال گفته­اند: و يستفاد من ذلك أن هذه الحروف رموز بين الله سبحانه و بين رسوله6 خفية عنا فلا سبيل لأفهامنا العادية اليها الا بمقدار أن نستشعر أن بينها و بين المضامين المودعة فى السور ارتباطا خاصا. يعنى اين حروف رموزى بين خدا و رسول است و حقيقت آن بر ما مخفى است و همين اندازه از قرآن فهميده مى­شود كه ارتباطى بين اين حروف و مضامين نهاده شده در سوره­ها وجود دارد.

در الميزان ذيل آية الصلاة الوسطی آمده است: از كلام خداي متعال روشن نمي­شود كه مراد از صلاة وسطی چيست؟ و تنها سنت است كه آن را تفسير مي­كند.

و در ذيل آية الحج أشهر معلومات آمده است: أشهر معلومات عند القوم و قد بينه السنة و هی شوال و ذو القعدة و ذو الحجة

- در مورد دابة الارض فرموده است:

و لا نجد فی كلامه تعالى ما يصلح لتفسير هذه الآية و أن هذه الدابة التی سيخرجها لهم من الأرض فتكلمهم ما هی؟ و ما صفتها؟ و كيف تخرج؟ و ما ذا تتكلم به؟ بل سياق الآية نعم الدليل على أن القصد إلى الإبهام فهو كلام مرموز فيه.

يعنى سياق آيه دلالت دارد كه قصد و غرض آيه اين بوده است كه "دابة الارض" تفصيل داده نشود و اجمال و ابهام آن باقى ماند.

- و در تفسیر آیة وضو (مائده، 6) فرموده است: یدلّ علی مسح بعض الرأس فی الجمله و امّا انّه ایّ بعض من الرأس فمما هو خارج من مدلول الآیة و المتکفل لبیانه السنة.

يعنى آيه همين مقدار افاده مى­كند كه در وضو بايد بخشى از سر را مسح كرد، اما سنت متكفل بيان اين مطلب است كه اين بخش از سر دقيقاً كجاست.

- و در تفسیر آیة محاربه در بیان معنای: «ان یقّتلوا او یصلّبوا او تقطّع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض» (مائده، 33) می­گوید: و اما الترتیب او التخییر بین اطراف التردید فانّما یستفاد احدهما من قرینة خارجیّة حالیة او مقالیة فالآیة غیر خالیة عن الاجمال من هذه الجهة و انّما بیّنها السّنة.

يعنى آيه مجمل است و سنت معين مى­كند كه كيفرهاى مذكور جنبة تخييرى دارد و يا ترتيبى؟

سئوال: در اينجا با توجه به مطالبى كه بيان شد دو اشكال پيش مى­آيد، يكى نيازمندى قرآن به احاديث كه ظاهراً با مبانى علامه مغاير است و ديگر نامناسب بودن عنوان تفسير قرآن با قرآن، چون در حقيقت ايشان قرآن را با قرآن و سنت تفسير كرده­اند.

پاسخ:

در بارة اشكال اول بايد عرض كنم كه علامه نمى­گويد قرآن مشتمل بر مجملات نيست، اين واضح است كه در قرآن مجملات فراوانى وجود دارد و تفصيل و تبيين آنها در سنت آمده است از قبيل احكام صلاة و زكاة و حج و غيره. بحث در اين است كه آيا كتابى كه مشتمل بر مجملات باشد، ناقص و مبهم و مرموز ناميده مى­شود و يا آنكه مى­تواند در نهايت وضوح و گويايى و كمال باشد؟ به عنوان مثال آيا قانون اساسى كشورها كه نوعاً مجمل است ناقص و مرموز و مبهم هم هست يا نه؟

شايد اشكال از اينجا ناشى شده باشد كه بعضى از اصوليان در تعريف مجمل گفته­اند: المجمل ما لم تتضح دلالته يعنى مجمل لفظى است كه دلالت آن واضح نباشد، اما تعريف صحيح­تر آن اين است كه: المجمل ما يفتقر إلى بيان يعنى مجمل لفظى است كه نيازمند بيان باشد. قرآن كريم گرچه مشتمل بر مجملات است، اما گنگ و نارسا و مبهم نيست.

طباطبايي به عنوان تأييد و تطبيق حديث زير را هم از امام محمد باقر7 نقل مى­كند: فمن زعم أن كتاب الله مبهم فقد هلك و أهلك.

اما در بارة اشكال دوم بايد بگويم اين اشكال تا حدودى وارد است و خود علامه نيز به نيازمندى مفسر به احاديث صحيحه و سنت قطعيه معترف بودند.

اتفاقاً راقم اين سطور در گفتگويي با ايشان، پس از آنكه ايشان فرمودند "ما در تأليف الميزان از روايات هم فراوان استفاده كرده­ايم" پرسيدم پس آيا بهتر نبود نام تفسير را "الميزان فى تفسير القرآن بالثقلين" مي­گذاشتيد؟[6]

ايشان فرمودند ما با عنايتى اين نام را بر گزيديم، ما مى­خواستيم ثابت كنيم كه اگر قرآن را با قرآن تفسير كنيم به همان حقايقى كه نزد ائمة اهل البيت: بوده است خواهيم رسيد.

سئوال: در آية شريفة "بل هو آيات بينات فى صدور الذين اوتوا العلم" روايات چندى وارد شده است كه مراد از "اوتوا العلم" ائمة هدى هستند. اما آقاى طباطبايي مى­گويند آيه عام است و مصداق اتم آن ائمة هدى هستند. اين چگونه توجيه مى­شود؟

پاسخ: اولاً ظاهر قرآن هم به مانند باطن آن حجت است و ظاهر قرآن مى­گويد دانايان و دانشمندان و نمى­گويد ائمة هدى.

ثانياً علامة طباطبايي آيه را به مانند بسيارى از مفسران بزرگ اماميه تفسير كرده­اند و اگر اشكالى هست، متوجة مفسران عالى مقام اماميه هم هست و به صاحب الميزان اختصاص ندارد. به عنوان نمونه طبرسى كه تفسيرش مجمع البيان قريب هزار سال چشم و چراغ اماميه بوده است، مى­نويسد: بل هو آيات بينات فى صدور الذين اوتوا العلم يعنى أن القرآن دلالات واضحات فى صدور العلماء و هم النبى6 و المؤمنون به. (طبرسى ٢٨٨/٨)

يا در تفسير ابو الفتوح رازى كه مهمترين و جامع­ترين تفسير اماميه به زبان فارسى است، آمده است: فى صدور الذين أوتوا العلم يعنى در دلهاى آنان كه ايشان را علم دادند. (ابو الفتوح ٢٤٣/٤)

ثالثاً در زمان پيامبر اكرم كه ابزار نگارش از قلم و كاغذ مهيا نبود، قرآن در سينه­ها نگهدارى مى­شد و عالمان قرآن، حافظان قرآن بودند كه قرآن را در سينه­هاى خود حفظ مى­كردند و برخى از مفسران گفته­اند مراد حافظان و قاريان است و ديگر كتابهاى آسمانى جز از روى نوشته قرائت نمى­شدند، از همين رو در وصف اين امت آمده است: سينه­هاى ايشان انجيل­هاى ايشان است. (نيشابورى ١٤١٣/ ٣٩/٥)

خطبه­هاى امير مؤمنان على7 نيز پيش از آنكه در دفتر و كتاب ثبت و ضبط شود، در سينه­هاى شيعيان و حافظان آن نقش بسته است.

رابعاً قول ديگرى مى­گويد مرجع ضمير در بل هو پيامبر اكرم است كه در آية قبل از او ياد شده است و مى­گويند هو كناية عن النبى6 اى انه فى كونه اميا لا يقرأ و لا يكتب آيات بينات فى صدور العلماء من أهل الكتاب لأنه منعوت فى كتبهم بهذه الصفة. (مجمع البيان ٢٨٨/٨)

صاحب الميزان هم پس از نقل روايتى كه مى­گويد: "اوتوا العلم" هم الأئمة، مى­نويسد: و هو من الجرى بمعنى انطباق الآية على اكمل المصاديق. (الميزان ١٤٩/١٦)

آيا اين تفسير اشكال دارد؟

در روايات آمده است:

روزي پيامبر اكرم به عبدالله بن مسعود فرمودند: عبدالله برايم قرآن بخوان. عبدالله شروع كرد از ابتداي سورة نساء تا رسيد به آية "فكيف اذا جئنا من كل أمة بشهيد و جئنا بك علی هؤلاء شهيدا" - آية ٤١- در اين هنگام پيامبر اكرم به شدت منقلب شدند، گريستند و گفتند عبدالله بس است ديگر!

حالا ما مي­گوييم اين عبدالله قرآن را از بر دارد و آيات قرآن را در سينه دارد و از مصاديق اوتوا العلم است، شما مي­گوييد نيست؟[7]

سئوال: بطور كلى ارزيابى شما از تفسير قرآن به قرآن علامة طباطبايي چيست و تا چه حد آن را موفق مى­دانيد؟

پاسخ: در اينجا لازم است به چند نكته اشاره شود:

١– تلاش علامة طباطبايي در نشان دادن اينكه قرآن تا چه اندازه خود را تفسير مى­كند، ستودنى است.

٢– بخش قابل توجهى از قرآن كه شامل موضوعاتى از قبيل احكام عملى و قصص انبيا و احوال معاد است، با استناد قرآن تفسير نمى­شود و چنان كه مؤلف تفسير خود مى­گويد بايستى در تفسير آن به روايات و سنت مراجعه كرد.

٣– قرآن كريم را – همچنان كه اصوليان هم گفته­اند– نمى­توان پيش از فحص از روايات تفسير كرد و ما براى قرآن و روايات "حجيت جمعيه" قائليم، يعنى قرآن با قرائت و تعليم و تبيين پيامبر اكرم و اهل بيت او حجت است چنان كه در حديث متواتر ثقلين هم بر اين موضوع تأكيد شده است.

اما در تفسير الميزان براى هر يك از آن دو، حجيت استقلالى قائل شده و پس از بحث از مدلول حديث ثقلين مى­گويند: فللقرآن الدلالة على معانيه و الكشف عن المعارف الالهيه، و لأهل البيت الدلالة على الطريق و هداية الناس الى اغراضه و مقاصده. (الميزان ٨٩/٣)

٤– به عقيدة ما علامة طباطبايي قرآن را با استمداد از قرآن و روايات پيامبر اكرم و ائمة هدى: تفسير كرده­اند، از قرآن كريم و سياق آيات استفادة حداكثرى كرده­اند و از روايات هم در حد امكان و لزوم بهره برده­اند، اما نام تفسير را – همانطور كه پيشتر آورديم – تفسير قرآن به قرأن نهادند، تا همة امت اسلامى از آن بهره­مند شوند.

٥– علامة طباطبايي ائمة طاهرين: را معلمان و مفسران بى­همتاى قرآن كريم مى­داند و در شأن آن ذوات مقدسه مى­گويد:

إن من البين.. أن النبى الكريم هو الذى خصه الله ببيان ما انزل إلى الناس من ربهم و تعليمه كما قال عز من قائل: (لتبين للناس ما أنزل إليهم من ربهم) و قال: (و يعلمهم الكتاب و الحكمة) و أن الطاهرين من أهل بيته هم الذين قارنهم النبی6 بكتاب الله فسماهم الثقلين و أوقفهم موقف البيان و التعليم و أمر بالتمسك بهم و أخذ الكتاب عنهم، فهم الهداة يهدى الله بهم لنوره من يشاء و هم المعلمون القائمون بتعليم ما فيه من حقائق المعارف و شرائع الدين. (طباطبايي مقدمه بر تفسير عياشى)

علامة طباطبايي در تفسير آية لا يمسه الا المطهرون مى­گويد: هيچ كس به حقيقت قرآن دسترسى ندارد و آن را مس نمى­كند و با آن تماس ندارد، به جز ائمة اطهار:. او معتقد است مطهرون و پاكانى كه در اين آيه از آنها ياد مى­شود همان­ها هستند كه در آية انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا، از آنها ياد شده است (مراجعه شود به قرآن در اسلام / معناى تأويل در عرف قرآن چيست ص ٦٠ الى ٦٤)، و با اين بيان به صراحت اعلام مى­كند كه هيچ كس را در عالم هم شأن آن ذوات مقدسه در فهم مرادات آيات قرآن و دستيابى به حقايق آن نمى­داند.

آري اين است اعتقاد علامة طباطبايي به شأن تعليمي و تفسيري ائمة اطهار:.

خداوند او را با اجداد طاهرينش محشور بگرداند. بمنه و كرمه.

نتایج

از اين مقاله كه حاصل بررسى تفسير الميزان و كتاب قرآن در اسلام و مذاكرات شفاهى با علامة طباطبايي است، نتايج زيرين حاصل مى­شود:

١- قرآن كتابى گنگ و مرموز نيست و به روشنى مقاصد خود را بازگو كرده است.

٢- قرآن ما را به تفكر و تدبر در آيات و مضامينش فرا خوانده است.

٣- قرآن را مى­توان به مدد سياق و آيات ديگر آن تفسير كرد.

٤- حجيت ظواهر قرأن، اصلى مسلم نزد علماى اصولى است و پس از فحص از قرائن، مى­توان آيات آن را تفسير كرد.

٥- الميزان معانى تنزيلى آيات را بيان مى­كند و متكفل معانى تأويلى و باطنى قرآن نيست.

٦- ذكر مصاديق آيات و تطبيق آن با مصاديق از وظايف مفسر نيست.

٧- با ارجاع آيات متشابه به آيات محكم مى­توان به معانى آنها واقف شد و مقصود از تفسير قرآن به قرآن نيز همين امر است.

٨- تفسير قرآن به قرآن روش تفسيرى ائمة اطهار: بوده است.

٩- علامة طباطبايي پيش از نگارش تفسير، روايات وارده از آن ذوات مقدسه را ملاحظه كرده و از شيوه و تفسير آنان بهره­مند شده و آنها را در تفسير خود آورده است.

١٠- صاحب الميزان، تفسير بخش­هايي از قرآن را نيازمند سنت و عترت مى­داند، كه از جمله آن بخش­ها: آيات احكام، جزئيات قصص، احوال معاد و معانى حروف مقطعه را مى­توان نام برد.

١١- علامة طباطبايي گرچه - در گفتار- قرآن را نياز مند تبيين غير قرآن نمى­داند، اما - در عمل - تفسير قرآن را نيازمند معلمين حقيقى آن، يعنى پيامبراكرم و ائمة اطهار مى­داند.

١٢- علامة طباطبايي با عنايتى نام "الميزان فى تفسير القرآن بالقرآن" را برگزيده است، او مى­خواسته ثابت كند كه اگر قرآن را به دور از گرايش­هاى مذهبى تفسير كنيم، به همان حقايقى دست مى­يابيم كه نزد ائمة اهل البيت: بوده است.

منابع

قرآن كريم

نهج البلاغه

الميزان فى تفسير القرآن، محمدحسين طباطبايي، دار الكتب الاسلاميه، تهران، ١٣٨٩ق.

قرآن در اسلام، محمدحسين طباطبايي، دفتر انتشارات اسلامى، تهران، ١٣٩١.

الطباطبايي و منهجه فى تفسيره الميزان، على الوسي، منظمة الاعلام الاسلامى، تهران، ١٤٠٥ق.

أصول الفقه، محمدرضا مظفر، دار النعمان، نجف، ١٣٨٦.

مجمع البيان فضل بن حسن طبرسى، مكتبة العلمية الاسلامية، تهران، ١٣٧٩ق.

روض الجنان، شيخ ابوالفتوح رازى، كتابخانة نجفى مرعشى، قم، ١٤٠٤ق.

البرهان فى تفسير القرآن سيدهاشم بحرانى، مؤسسة اسماعيليان، قم، ١٣٧٥ق.

الصافى، فيض كاشانى، المكتبة الاسلامية، تهران، ١٣٩٣ق.

تفسير العياشى، محمد بن مسعود عياشى، المكتبة العلمية الاسلامية، تهران، ١٣٨٠ق.

البيان فى تفسير القرآن، سيد ابو القاسم الخويي، موسسة احياى آثار خويي، قم، ١٤٣٠ ق.

البيان فی الموافقة بين الحديث و القرآن، محمدحسين طباطبايي، التعارف للمطبوعات بيروت، ١٤٢٧ق.

مقدمة فى اصول التفسير، تقى الدين، ابن تيمية، المكتبة الوقفية، ١٩٧٢ م.

عمدة التفسير، اسماعيل بن عمر معروف به ابن كثير، المكتبة الوقفيه، ٢٠٠٥ م.

الاتقان، جلال الدين سيوطى، منشورات الرضى، تهران، ١٣٦٣.

اسباب النزول، على بن احمد واحدى، دار الكتب العلمية، بيروت، ٢٠٠١ م.

فرائد الأصول، شيخ مرتضى انصارى، رحلى، مؤسسة مطبوعاتى اسماعيليان، قم.

تفسير قرآن در پرتو ثقلين، منصور پهلوان، سفينة علوى، مؤسسة فرهنگى انتشاراتى آمه، تهران، ١٣٨٠.

1. مرحوم علامه­ی طباطبايی همه ساله براى زيارت امام رضا7 به مشهد مشرف مى­شدند و با ادب و احترام خاصى زيارت را بجا مى­آوردند. يكى از دوستان مشهدى ما آقاى مهندس محمد تقدمی مى­گويد در اوائل انقلاب يك روز آن بزرگوار را در خيابان می­بیند که پياده برای زیارت می­روند. او با خود می­گوید من هم كه براى زيارت مى­روم، خوب است ببينم ایشان چگونه زیارت می­کنند و به دنبال ايشان به حرم مى­رود. او مى­گويد­: آن مرحوم جایی در برابر ضریح ايستاد و در حالى كه گاه اشك مى­ريخت تمام فقرات زیارت جامعه را از حفظ خواند و مرا نيز به شدت منقلب كرد.

\*. استاد دانشگاه تهران pahlevan@ut.ac.ir

1. در سال ١٣٥٤ و روز ميلاد امام رضا7 به اتفاق يكی از دوستان صميمى (كه اكنون معاون اقتصادى رئيس جمهور است) به ملاقات علامه سيد محمد حسين طباطبائی رحمة الله رفتيم تا سؤالات خود را در زمينه­ى تفسير قرآن به قرآن از ايشان بپرسيم. در آن سال­ها تأليف تفسير الميزان پس از بيست سال به پايان رسيده بود و كتاب قرآن در اسلام ايشان نيز به تازگى منتشر شده بود و سئوالات زيادى در باره­ى تفسير قرآن به قرأن در اذهان ما بود. ساعت ٩ صبح در منزل ايشان در خيابان صفائيه كوچه­ى مسعود بوديم و در اتاق دوازده مترى ملاقات ايشان كه در مجاورت در ورودى منزل بود شرفياب محضرشان شديم. چهره­ى نورانى و سلوك روحانى ايشان هر بيننده­اى را به خود جلب مى­كرد. دو زانو روى زمين می­نشستند و به احترام مراجعين و مهمانان به پشتی و ديوار تكيه نمی­دادند. پس از احول­پرسی كوتاه سئوالات خود را آغاز كرديم. بعضى از پرسش و پاسخ­هاى آن ديدار در اين مقاله آمده است.

1. برخى از اخباريان مى­گويند تنها به آياتى مى­توان عمل كرد كه روايتى آن را تأييد كرده باشد. شيخ انصارى - قدس سره- از آنها چنين ياد مى­كند: ذهب جماعة من الاخباريين الى المنع عن العمل بظواهر الكتاب من دون ما يرد التفسير و كشف المراد عن الحجج المعصومين صلوات الله عليهم. فرائد الاصول/٣٤

1. علامه­ى طباطبايی پيش از تفسير الميزان به تأليف تفسير روايی " البيان فى الموافقة بين الحديث و القرآن" اشتغال داشته­اند. اين تفسير در ٦ مجلد توسط انتشارات "التعارف للمطبوعات" در سال ١٤٢٧ در بيروت منتشر شده است.

1. راقم اين سطور را عقيده بر اين است كه بهترين تفسير قرآن آن است كه در پرتو خرد و با استمداد از قرآن و عترت - كه در حديث ثقلين هم بدان توصيه شده است - نوشته شده باشد. مقاله­اى هم از او در سال ١٣٨٠ با عنوان "تفسير قرآن در پرتو عترت" منتشر شده است، كه طالبين بدان مراجعه خواهند فرمود.

1. در متون روايی آمده است: عَنْ عَبْد اللَّه بْن مَسْعُود قَالَ: قَالَ لِی رَسُول اللَّه صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ " اِقْرَأْ عَلَیَّ " فَقُلْتيَا رَسُول اللَّه أَقْرَأ عَلَيْك وَعَلَيْك أُنْزِلَ قَالَ "نَعَمْ إِنِّی أُحِبّ أَنْ أَسْمَعهُ مِنْ غَيْرِی "فَقَرَأْت سُورَة النِّسَاء حَتَّى أَتَيْت إِلَى هَذِهِ الْآيَة فَكَيْف إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلّ أُمَّة بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِك عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا فَقَالَ" حَسْبك الْآن" فَإِذَا عَيْنَاهُ تَذْرِفَانِ.